

که رضاخان قاتل با آزادی دهنده مرا فعلا سه روز است که آورده اند و او بواسطه عمل خود در عذاب و عقاب شدیدی قرار داشت بطوریکه من خود تاکنون دو مرتبه بحضور جمال مبارک مشرف شده و استدعای عفو او را کرده ام و تا کنون مورد قبول نیافته ولی تقریباً اطمینان دارم که اگر این مرتبه هم رفته و متذللانه تقاضا کنم او را خواهند بخشید و او هم آزاد میشود آنوقت بالحن تقریباً جدی تری گفت شما هم ابداً گریه نکنید و بروید لباس مشکی را از تن خود در آورید تا میگوید بروید .... آن خانم بیدار شده و همان موقع سایر افراد خانواده را بیدار و واقعه را نقل نموده و همگی لباس عزا را از تن خود خارج میکنند • باری آن اوقات من با عدم شایستگی شوق زیادی بزیارت ارض اقدس و تشریف به پیشگاه انور حضرت مولی الوری را داشتم ولی بدبختانه موجبات برایم فراهم نبود بناچار عریضه ئی نگاشته و توسط جناب میرزا فضل خان بنان که یکی از احبای معروف و محترم و عضو محفل مقدس روحانی شیراز و عازم تشریف بودند تقدیم محضر اقدس نمودم بخاطر دارم که عریضه را با این کلمات قدسی آغاز نمودم :

" ای رب وجهت وجهی الیک نوره بانوار وجهک ثم احفظه عن التوجه الی غیرک " و سپس اجابت آمال قلبی خود را که زیارت هیکل اطهر و توفیق در امر تبلیغ بود آرزو کرد جناب بنان از طریق بوشهر و بمبئی بارض اقدس حرکت

ومن بر حسب امر محفل مقدس روحانی برای انجام پاره ئی امور امری بمرو دشت عزیمت نمودم • آن ایام وضع مرو دشت بصورت فعلی نبود حفریاتی در تخت جمشید نشده بود و موزه آن توسط پروفیسور هرتسفلد آلمانی تشکیل نیافته هتل آپادانا در مقابل آن ساخته نشده کارخانه قند تاسیس نشده و اصلاً شهری یا آبادی مخصوصی بنام مرو دشت وجود نداشت و بجای شهر مرو دشت فعلی زمینهای بایر لم یزرعی مملو از علف و بوته خارهای بیابانی در همه جا بچشم میخورد و مرو دشت نام عمومی آن بلوک بود که متضمن دیه ها و مزارع متعددی بود که فعلاً نیز میباشد دهات یا در حقیقت ( دیه های ) احباب نشین و نقاط امری آن بطور کلی عبارت بودند از شمس آباد تخت ( نزدیکی تخت جمشید ) کوه چندین خانوار بهائی اهل و ساکن آن محل بودند و مرحوم فضلعلیخان که براستی از لحاظ اخلاق و ایمان و صفات ایمانی یکنفر بهائی حقیقی بود خان و زعیم قوم بود دیگر دهکده فیروزی در نزدیکیهای پل خان که مرحوم محسن خان و چند نفر بهائی در آن بودند دیگر قریه شمس آباد برزو در سمت غربی جاده شیراز که قریب سی چهار نفر احباب داشت خلاصه حسب الوظیفه اقداماتی بمنظور ایجاد روح وحدت و الفت بین احبای این نقاط و فراهم آوردن حسن همکاریهای مشترک و تاسیس یک محفل روحانی که در رأس نیات ما قرار

داشت بعمل آمد البته تشکیل يك محفل روحانی در آن ایام معمولاً مطابق روش و مقررات فعلی صورت نمیگرفت که مثلاً عموم افراد از بیست و يك ساله به بالا و تسجیل شده در آن شرکت نموده و آراء کتبی خود را بطور مستقیم و آزاد و مخفی تسلیم هیئت نظارت نمایند ولی البته روح وحدت و یگانگی و خلوص و روحانیت بر افراد و مجامع و احتفالات غالب بوده و اختلاف نظر و تشتمت آراء ولو در بین دو نفر هم شاید کمتر دیده میشد بهر صورت چند روزی ابتدا در شمس آباد برزو و چند روز در شمس آباد تخت و باز چند روز دیگر در شمس آباد برزو با انجام وظائف لازمه اشتغال داشته محافل گرمی از احبا تشکیل و در تشریح و توضیح کافی در اطراف مسائل و وظائف مربوطه اقدامات مقتضی انجام میگرفت تا اینکه شبی باز رؤیائی برایم دست داد • خواب دیدم که در همان عمارت با اصطلاح اربابی که منزل داشتم بتنهایی راه میرفتم روزی بسیار روشن و آفتابی تابان و مانند ساعات قبل از ظهر بود و هیچکس دیگر هم ظاهراً در آن خانه نبود ناگاه متوجه شدم که درب بزرگی از عمارت بطرف باغ بسیار بزرگ و مجلل و مشجری که خیابانهای متعددی هم دارد باز شده و فهمیدم که حضرت عبدالبهاء در آن باغ تشریف دارند و الآن تصمیم دارند که باین خانه که من هستم تشریف فرما شوند من بمجرد درك این مطلب باطاقی که معمولاً در آن

بودم و در عالم خواب قالی بزرگ و نو و بسیار فاخری در آن گسترده شده بود در انتظار قدم مبارک نشستم اطاق با اصطلاح سه در و هر سه درب آن بحیاط کاملاً باز بود و سطح اطاق نسبت بزمین خانه قریب سه چهارم متر ارتفاع داشت حالت انتظار من چندان طول نکشید که دیدم هیكل مبارک با همان طرز و هیئتی که در عکس دیده بودم از درب وسط تشریف آوردند بالا من دیوانه وار از جای خود جسته و بهایهای مبارک که در وسط اطاق ایستاده بودند افتادم و در آن حال چنان گریه شدیدی بمن دست داده بود که خود داری نمیتوانستم عرایضی که در آن حالت زمزمه میکردم حاکی از شرح فراق و آلام هجران و اشتیاق وصال بود بدست مبارک زیر بغلم را گرفته از زمین بلندم فرمودند و بصرف فضل و کرم ابراز رضایت و عنایت فرمودند عرض کردم که چندی پیش عریضه ای متضمن دو تقاضا وسیله آقای بنان تقدیم داشتم و موضوع هردو تقاضا را باز تکرار کردم فرمودند مکتوب تو رسید دیدم و هر دو خواهش تو پذیرفته شده مطمئن باش موفق خواهی بود •••

پس از بیداری باز مثل همان خوابی که در اوایل تصدیق از جمال قدم جل ذکره الا عظم دیده بودم در خودم احساس اعتماد و اطمینان نمودم و واقعاً وضعیت هر دو خواب بقدری برایم روشن و محسوس است و هیچ نقطه ابهامی در آن وجود ندارد که با وجود مرور زمان و گذشت اینهمه ایام مثل این

داشت بعمل آمد البته تشکیل يك محفل روحانی در آن ایام معمولاً مطابق روش و مقررات فعلی صورت نمیگرفت که مثلاً عموم افراد از بیست و يك ساله به بالا و تسجیل شده در آن شرکت نموده و آراء کتبی خود را بطور مستقیم و آزاد و مخفی تسلیم هیئت نظارت نمایند ولی البته روح وحدت و یگانگی و خلوص و روحانیت بر افراد و مجامع و احتفالات غالب بوده و اختلاف نظر و تشتت آراء ولو در بین دو نفر هم شاید کمتر دیده میشد بهر صورت چند روزی ابتدا در شمس آباد برزو و چند روز در شمس آباد تخت و باز چند روز دیگر در شمس آباد برزو با انجام وظائف لازمه اشتغال داشته محافل گرمی از احبا تشکیل و در تشریح و توضیح کافی در اطراف مسائل و وظائف مربوطه اقدامات مقتضی انجام میگرفت تا اینکه شبی باز رؤیائی برایم دست داد • خواب دیدم که در همان عمارت با اصطلاح از بابی که منزل داشتم بتنهایی راه میرفتم روزی بسیار روشن و آفتابی تابان و مانند ساعات قبل از ظهر بود و هیچکس دیگر هم ظاهراً در آن خانه نبود ناگاه متوجه شدم که درب بزرگی از عمارت بطرف باغ بسیار بزرگ و مجلل و مشجری که خیابانهای متعددی هم دارد باز شده و فهمیدم که حضرت عبدالبهاء در آن باغ تشریف دارند و الان تصمیم دارند که باین خانه که من هستم تشریف فرما شوند من بمجرد درك این مطلب باطابق که معمولاً در آن

بودم و در عالم خواب قالی بزرگ و نو و بسیار فاخری در آن گسترده شده بود در انتظار قدم مبارک نشستم اطلاق با اصطلاح سه در و هر سه در بآن بحیاط کاملاً باز بود و سطح اطلاق نسبت بزمین خانه قریب سه چهارم متر ارتفاع داشت حالت انتظار من چندان طول نکشید که دیدم هیكل مبارک با همان طرز و هیئتی که در عکس دیده بودم از در بوسط تشریف آوردند بالا من دیوانه وار از جای خود جسته و بهاهای مبارک که در وسط اطلاق ایستاده بودند افتادم و در آن حال چنان گریه شدیدی بمن دست داده بود که خود داری نمیتوانستم عرایضی که در آن حالت زمزمه میکردم حاکی از شرح فراق و آلام هجران و اشتیاق وصال بود بدست مبارک زیر بغلم را گرفته از زمین بلندم فرمودند و بصرف فضل و کرم ابراز رضایت و عنایت فرمودند عرض کردم که چندی پیش عریضه ای متضمن دو تقاضا وسیله آقای بنان تقدیم داشتم و موضوع هردو تقاضا را باز تکرار کردم فرمودند مکتوب تو رسید دیدم و هر دو خواهش تو پذیرفته شده مطمئن باش موفق خواهی بود •••

پس از بیداری باز مثل همان خوابی که در اوایل تصدیق از جمال قدم جل ذکره الاعظم دیده بودم در خودم احساس اعتماد و اطمینان نمودم و واقعاً وضعیت هر دو خواب بقدری برایم روشن و محسوس است و هیچ نقطه ابهامی در آن وجود ندارد که با وجود مرور زمان و گذشت اینهمه ایام مثل این

است که موضوع در بیداری و همین امروز واقع شده باشد  
دوسه روزی بیشتر از این موضوع نگذشته بود که سواد تلگرامی  
راکه از شیراز رسیده و حاکی از خبر جانگداز صعود مرکب  
میثاق الهی بملکوت ابهی بود بدستم دادند خدا میداند  
که چه حالی پیدا کردم و چه بر من گذشت آنوقت فهمیدم  
که مستدعیات من در پیشگاه مولای حنون واقعاً قبول شده  
است زیرا در يك فيض حضور برای من همان تشریف در عالم  
خواب بود و مسئله دوم هم البته بستگی مستقیم با عمل آیند  
خود من خواهد داشت زیرا در صورت قیام و اقدام حصول تأیید  
مسلم است • این را نیز عرض کنم که طبق اطلاعی که بعداً  
حاصل نمودم که در موقع صعود مبارك آقای میرزا فضل الله  
خان بنان به ارض اقدس نرسیده و طبق مسموع هنوز از بمبئی  
تجاوز نکرده بودند که خبر واقعه هائله راشنیده و ظاهراً  
بایران مراجعت میکنند یا نمیدانم بمسافرت ادامه میدهند  
بهر حال بنده دیدم که روحیه ام برای اقامت بیشتر در آن  
محل حاضر نبوده و کارها هم تا اندازه فی سروصورتی بخود  
گرفته بود و بعلاوه شنیدم که در اثر انتشار خبر صعود  
در شیراز هیجاناتی در بین اغیار بوجود آمده و جهلای معروف  
بعلم در قبال احباء در صدد تظاهرات علنی و برپا کردن جشنها  
و اقدامات خصمانه میباشند و از این سوی نیز تصمیمات مقتضی  
اتخاذ شده است لذا بعنوان يك فرد جامعه که در يك

همچو موقعیتی در قبال تصمیم و نیات تشکیلات و خلاصه  
استحضار از اوضاع و احوال بشیراز حرکت کردم و یکی دو روز  
پس از ورود اقداماتی انجام گرفته و اوضاعی پیش آمد که  
بفضل حق نار بغضاً خاموش و اوضاع تسکین یافت و تصمیمات  
معاندین بکلی خنثی گردید در همین ایام شبی را در منزل  
مرحوم میرزا محمد علیخان دهقان میهمان بودیم و قرار بود  
مرحوم نبیل زاده هم که چندی بود از مسافرت نیریز  
و سروستان مراجعت نموده بودند با آنجا بیایند مانده  
و سرگرم شنیدن سرگذشت و تاریخچه زندگی و تصدیق  
مرحوم آقا غلامحسین کوله کش از خود آن متعارج الی الله  
بودیم که ناگاه صدای تیری از کوچه شنیده شد بلافاصله  
صحبتها متوقف و همگی در مقام کشف موضوع برآمدیم معلوم  
شد که جناب نبیل زاده که پیاده از محل دیگری باینجا  
میآمده اند شخصی از معاندین ایشان را تعقیب نموده  
و احتمالاً در صدد قتل ایشان بوده است تا در این  
نزدیکی که کوچه را خلوت دیده و در مقام اجرای سوء  
قصد برآمده است ایشان هم مراقب او بوده و بمنظور  
او پی برده اند و درست در موقعی که آن شخص خواسته  
است سلاح بدست حمله خود را شروع کند جناب نبیل  
هم که فطرتاً مردی غیور و منتهور و اغلب اوقات هم برای  
حفظ خود اسلحه کمری در اختیار داشت اسلحه را کشیده

و برای ارعاب او یک تیرمواشی شلیک میکنند که آن خائن خائف شده و فرار میکند و ایشان سلامت وارد شدند) انتهى

باری شکبیا پس از آنکه شش ماه در خاک فارس اقامت داشت باصفهان رجوع نمود و بعد از چند روز بمعیت مرحوم میرزا علی محمد ابن اصدق که اخیراً از ساحت اقدس بایران و از طریق بوشهر و شیراز باصفهان وارد شده بود عازم طهران گردید و در آنجا باصرار ابن اصدق ایامی چند در منزل اومهمان شد و چون ابن اصدق یکی از ایادی امرالله و صاحب لطق و بیان و شخصیت و عنوان بود احبب الله از وضیعی و شریف پی در پی بملاقاتش میآمدند لهذا شکبیا در خانه او با بسیاری از محترمین و زعمای احباب از قبیل جنسب حاجی ابوالحسن امین اردکانی که این بنده (سلیمانی) شرح تصدیق و شطری از اخلاق و احوالش را در کتسب (لحظات تلخ و شیرین) نگاشته ام همچین باجنابان حاجی غلامرضا امین امین و میرزا آقاخان قائم مقامی و سیداسدالله قمی و شعاع الله خان علائی و فاضل شیرازی و محب السلطان و امثالهم آشنائی حاصل کرد و از مجاورت و معاشرتشان محفوظ و بهره ور گردید ضمناً در صدد تهیه شغل برآمد آن اوقات در سلطنت سلسله قاجاریه ضعف و فتوری محسوس دست داده و نجم عزت احمد شاه آخرین سلطان آن دودمان روی بهبوط و افول نهاده و در مقابل ستاره اقبال علیحضرت

پهلوی در آسمان ایران طالع و ساطع شده و در نتیجه سعی و تلاش او در شئون مملکت و اوضاع و احوال ملت و انتظام و انضباط د و ایر دولت تغییراتی بحصول پیوسته من جمله اداره مالیاتهای غیر مستقیم که شکبیا سابقه خدمت در آن داشت موقتاً از وزارت مالیه مجزا گشته و در تحت نظارت وزارت جنگ قرار گرفته بود و جناب علائی هم آن هنگام ریاست مالیه قشون را بر عهده داشت و چون این مرد بعلت اتصاف با مانت و دیانت جمیع مردمی که با او مربوط بودند بنجابت و شرافتش اعتراف داشتند و نزد همه کس از بهائی و مسلمان محترم و نافذ القول بود شکبیا بصلاحدید او بآن اداره مراجعه و خواهش ارجاع شغلی در حوزه اصفهان نمود و بزودی از جانب اداره مزبور حکمی صادر شد که در شهر کرد مرکز چهارمحال و بختیاری شعبه ثی تأسیس و تحت نظر اداره مالیاتهای غیر مستقیم اصفهان مشغول کار گردد شکبیا هم ابتدا در همان محل و پس از چندی در فریدن بانجام وظایف محوله اشتغال ورزید و بعد از مدتی که در نتیجه کفایت و لیاقت اعلی حضرت فقید رضاشاه پهلوی در مملکت امنیت بوجود آمد شکبیا هم باصفهان برگشته در اداره مرکزی مشغول کار شد ضمناً بکمال سرور و نشاط بساط تبلیغ را منبسط داشت و تمامی دل و جان به هدایت خلق مشغول گردید • ابوبین و بستگانش با اینکه شغف ایمانی و شغف وجدانی و حرارت محبت و درجه استقامت

رادر امرالله مشاهده کرده و از عود او بمسلمانی تا حدی  
 مأیوس شده بودند معذک پیوسته از هر فرصتی برای اینکه  
 بهائیت رادر نظرش باطل جلوه دهند استفاده میکردند  
 و باین خیال محال بجمیع وسائل ممکنه متوسل میگشتند از جمله  
 پهلوانی را که برای این میدان انتخاب کرده بودند همان  
 حاجی آخوند بود که بعضی اوصافش در این سرگذشت قبلاً  
 نوشته شده است و اکنون هم بهتر است شرح سایر مناظر<sup>تش</sup>  
 را باز بعین عبارت خود شکیبا ملاحظه فرمائید و آن این  
 است :

( حاج آخوند سابق الذکر حاج ملاغلامرضای گورتانی  
 (گورتان یا بقول مستعربان یا معرب نویسان جورتان یکی از  
 دهات حومه اصفهان است که تا شهر تقریباً چهار کیلومتر  
 فاصله داشته و میوه به آن مشهور بوده و شاید در ایران  
 بی نظیر باشد ) ولی اگر این شخص را هم از اثمار درخت آن محل  
 بدانیم باید گفت که مطبوع طبع مردم صاحب نظر نبود - زیرا  
 با اینکه نسبتاً عالم و دانش پژوه و معلومات اکتسابی متداوله  
 عصر خود را واجد و در علم محاوره و سخنرانی نیز مردی صاحب  
 قریحه بود مع هذا بتعصبی شدید مبتلا و در اعتقاد بظواهر  
 متشابهات سخت متمسک بود و چون در آن ایام یعنی دوران  
 سلطنت اعلیحضرت رضاشاه اصلاحاتی در شئون مختلف  
 کشور واجتماع شروع شده و مقررات تغییر لباس و ملبوسیت

استعمال عبا و عمامه مگر با جواز و رفع حجاب از نسوان و اجرای  
 قانون سجل احوال و غیره در حال وقوع و انجام بود این مرد  
 نیز مثل سایر ارباب عمامه که باقیمانده بساط عزت و حشمت  
 گذشته رادر شرف سقوط و اضمحلال میدید از این اوضاع  
 و احوال که نتیجه سیر طبیعی این عالم حادث و متغییر  
 و جبر تاریخ یا در حقیقت عکس العمل و واکنش حقیقی اعمال  
 و رفتار نوعی خود آنها در گذشته و حال بود خاطری مکرر و  
 دلی پر خون داشت و چون اصولاً این طبقه و همچنین مرده  
 و هواداران آنان نمیتوانند در علل حقیقی حوادث و تحولات  
 غور و تأمل نموده و واقعیات زمان رادرك کنند بناچار افراد  
 و اشخاص را مقصر دانسته و مثلاً پادشاه وقت را مسئول و گنا<sup>هکار</sup>  
 تصور و معرفی میکنند این سطح فکر و روحیات بود که حاج  
 آخوند را ( بطوریکه در آن زمان از خودش شنیدم ) وادار میکرد  
 که شبها بتنهائی بمسجد مصلا که ظاهراً زمین ساده  
 و وسیع و محصور و واقعه در تخت فولاد گورستان معرروف  
 اصفهان است رفته و تا صبح بختم و مناجات و دعا و نفرین  
 بهر دزد بهر حال بمناسبت استاد و شاگردی که عرض کردم  
 در دوران تحصیلی او معلم عربی و ادبیات ما بود و آشنائی  
 و رفت و آمد با پدرم اغلب با او ملاقات مینمودیم و بمجرد ملاقات  
 یکی دو اعتراضی که قبلاً آماده کرده بود مطرح میکرد بنده  
 هم بمناسبت و با رعایت سطح فکر و فهم سایر حضار اولاً موضوع

اعتراض او را قدری مشروحتر توضیح و سپس جواب ساده ثنی میدادم ولی او تا احساس میکرد که جواب مقنع بود با زرنگی و قبل از اینکه سایر حضار در موضوع اظهارات بده فرصت تأمل پیدا کنند مطلب را کان لم یکن انگاشته و مطلبی دیگر بیان مینمود که اغلب مسائل بعدی و بعدی نیز بسرنوشت همان موضوع اول دچار میشدند بیچاره گاهی اوقات مجبور بدروغ و افترا میشد از جمله روزی اظهار داشت که فلانی پارسال من در طهران بودم و اتفاقاً موقع عبور در بازار طهران چشم بمیرزا ابوالفضل گلپایگانی افتاد فوراً رفتم و دست در شال کمر او کرده و گفتم باید امروز حرف بین ما و شما تمام شود و با اصطلاح باو گفتم یا بیبا همچومن مسلمان باش یا مرا مثل خود بهائی کن او هم قبول کرد و شروع کردیم بمباحثه و بالاخره هرچه من گفتم او تصدیق کرد و در مقابل دلائل من تسلیم شد • من براستی از حقارت و زبونی او متأثر شدم زیرا میدانستم که جناب ابوالفضائل چندین سال است صعود نموده ولی او تصور میکرد که من هم مانند خودش از آن مرد بزرگ تنها اسمی شنیده ام و خلاصه بخيال خود سعی میکرد که بهر طریق که بشود در عقاید من تزلزلی ایجاد کند همانطور که قبلاً متذکر شده چون اصولاً این شخص مردی حرف زن و مجلس آرا بود با اغلب از متعینین و محترمین شهر آشنا بوده و رفت و آمد داشت از آن جمله بود مرحوم

همایون میرزا ملقب بامیر ارفع پسر ظل السلطان معروف و پسر ناصرالدینشاه این شاهزاده از اشخاصی بود که هم بحاج آخوند خشک متشرع ابراز دوستی و ارادت میکرد و هم نزد مرحوم آقا میرزا عباس معروف بهاقلعه ثنی سردسته سلسله صوفیه نعمت اللهی در اصفهان سرسپردگی داشت و باین جهت حاج آخوند دائماً او را از مجالست با این فرقه با اصطلاح خودش گمراه و منحرف منع و ملامت میکرد ولی شاهزاده هم که بقرار معلوم برای جمع اضداد اهمیتی قایل نبوده دوستی و معاشرت را با هر دو طرف ادامه میداد تا اینکه روزی که باز بر سر همین موضوع باهم گفتگو داشته اند بالاخره قراری گذاشته و عهد و پیمان موقدئ بندهند که هر کدام از آنان که زودتر مرده و از این دنیا رفت بهر وسیله که ممکن شود زودتر حقیقت مطلب را بآن يك اطلاع دهد که آیا حق با فرقه صوفیه است یا شیعه اثنی عشریه البته این قرارداد سری و بین خودشان بود و بکسی هم حرفی نمیزنند مدتی پس از این موضوع حاج آخوند مریض شده و رفته رفته بیماری او شدت نمود که بنده بخاطر دارم آن اوقات پدرم خیلی افسوس میخورد که حاج آخوند سخت مریض شده و مشکل است که جان بدر برد تا اینکه دوسه ساعت پس از نیم شبی همایون میرزا سراسیمه از خواب بیدار شده و با داد و فریاد نوکران خود را صدا میزند آنها و سایر اهل منزل نیز بیدار شده

و نزد او میشتابند او بیکی از آنان میگوید زود برو منزل حاج  
 آخوند و ببین مرده است؟ در این موقع خانمش که او نیز  
 بیدار شده و میخواست بفهمد که چه واقع شده از این  
 دستور شوهر خود ناراحت شده و باو اعتراض میکند که  
 یعنی چه؟ چطور در این موقع شب برو در خانه مردم را  
 بزند که آیا صاحب خانه مرده است یا نه ولی او باین  
 حرف اعتنا نکرده و گماشته را میفرستد و چون بین دو منزل  
 تقریباً بیش از پانصد متر فاصله هم نبود گماشته بزودی مراجعت  
 و اطلاع میدهد که گفتند قریب نیم ساعت است که او زندگی  
 را بدرود گفته است \* آنوقت همایون میرزا موضوع را برای  
 خانواده خود شرح میدهد که ما با حاج آخوند یک همچو  
 قراردادی داشتیم و من الان در خواب او را دیدم که نزد من  
 آمد و اظهار داشت که من یک ربع ساعت قبل مردم من فوراً  
 قراری را که داشتیم بخاطر آورده و چون شنیده بودم که  
 اگر کسی خواست مرده در خواب راست بگوید باید انگشت  
 سبابه او را در دست بگیرد من فوراً انگشت او را گرفتم و  
 پرسیدم که آیا بر تو معلوم شد که بالاخره حق بجانب  
 کیست گفت بلی گفتم کدام طرف صوفی یا شیعه و لسی  
 او بانگاه عجیبی سرتاپای مرا نگریسته و گفت هیچکدام و مطلب  
 اصلاً چیز دیگری است و انگشت خود را از دست من کشیده  
 و دور شد و رفت بهر حال در طول مدتی که این بنده

موفق بتصدیق شده ام تا این زمان کمتر دیده و یا شنیده ام  
 که از طبقه شیخ و آخوند خاصه آنها یک از این راه و باین  
 عنوان منافی دارند در صدد تحقیق برآمده و با تصدیق  
 نموده باشند (۱) و واقعاً مثل اینست که خلاصه و عصاره  
 آنان همان نفوس زنده‌ئی بودند که در اوائل امر بایمان موفق  
 شده و بعالیترین درجات خدمت و یا شهادت نایل گشتند  
 و از طبقه بطور کلی جزیک مشت افراد سرگشته و اجساد  
 بی روح و متحرک مشاهده نمیشود و چه بسیار از آنان را  
 دیده ام که پس از مذاکرات و صرف وقت زیاد بالاخره همه  
 چیز را منکر شده گاهی صراحتاً و گاهی بزبان بیزمانی  
 اظهار میکنند که جز مادیات و باصطلاح جلق و دلق و حلق  
 چیزی نمیخواهند \* انتهی

باری شکیبیا از آن بعد تمام شبهارا در بیوت تبلیغیه  
 به هدایت خلق میگذرانید و با هر طبقه از نفوس فراخور درجه  
 مشاعر و معارفشان روشی مخصوص بکار میبرد طولی نکشید  
 که بهمتش جمعی از پاکدلان بسراپرده رحمت داخل  
 شدند و با جنابش در رهبری تشنگان وادی طلب بمعین  
 ایمان مساعد گشتند و پاره‌ئی از اوقات نیز با هم بدار تبلیغ

(۱) مراد جناب شکیبیا چنانکه خود اشاره کرده اند قلت  
 عدد مقبلین از این طبقه است والا از همین سنخ در همه وقت  
 مقبلینی بوده و هستند که بعضی آنها موفقیت‌های عظیمی هم در  
 تبلیغ و مهاجرت بدست آورده اند \*

پروتستانهای مسیحی که در جایی از بیمارستان مرسلین قرار داشت میرفتند و بمباحثات دینی میپرداختند و بی مایگی مبشرین آنها را در معرفت خدا و مسیحش بخوبی احساس مینمودند و چون میدانستند که حضرات مذکوره با بهائیان صحبت دینی نخواهند کرد بدون آنکه متظاهر باسلام یا بهائیت بشوند بعنوان محقق وارد مذاکره میگشتند آنان هم ابتدا گمان میکردند که اینها مسلمانند ولی پس از مختصر مناظره‌ئی از لحن بیان و شیوه محاوره و کیفیت گفتگو خصوصاً از نوع سئوالات متعجب و مضطرب میشدند و خیلی زود خود را میباختند و فوراً صحبت را قطع میکردند و با پریدگی رنگ و طپش قلب ضعف خویش را نمودار و ناچیزی خود را آشکار میساختند گاهی هم بکلیسای بزرگ جلفا قدم مینهادند و از در و دیوار آن علائم وهم و تقلید و آثار بت پرستی را بالعیان مشاهده نموده بیاد این عبارت لوح مبارک میافتادند که میفرمایند:

" شرقی و غرب پرستش نجوم آفله نمایند و عبادت آفاق مظلمه از اساس شرایع مقدسه الهیه غافل و از فضائل کمالات دین الله ذاهل عادات و رسوم چند را ارکان شریعة الله شمرده اند و برآن معتکف گشته اند) مثلاً در آن کلیسا مثل سایر معابد مسیحیان دنیا مجسمه و تصاویر خیالی حضرت مسیح را در سنین و احوال مختلف زندگی از رضاعت و فطامت و طفولیت و صباوت و دعوت و شهادتش

همچنین صورت تخیلی مریم عذرا و نقوش صحنه های گوناگون تصویری حواریین و قدیسیین و شهدای ادوار اولیه مسیحیت را بر سقف و جدار آویخته و یا ترسیم کرده اند حتی در موضعی از قسمت فوقانی گنبد نقش خدا را بصورت پیر مردی ربش سفید رسم کرده اند و چندان سطح آسمانه و دیوارهای آن عبادتگاه را بصور و تماثیل رنگارنگ آراسته اند که هر واردی از استغراق در مشاهده اش اگر قبلاً هم حضور قلبی داشته است از دست میدهد و حال آنکه مسیحیت بنص انجیل احکام دهگانه تورات را باید محترم شمارد و مفادش را بکار بندد و از جمله آن احکام نهی از پرستش صورت و تمثال است در کلیساهای پروتستانها نیز که از عکس و مجسمه خالی است بعضی عبارات انجیل را بر در و دیوار مینویسند از قبیل این عبارت:

(خدا این جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را فرستاد تا هر که پراوایمان آورد نجات یافته و حیات جاودانی یابد) شکیبا در احوال جامعه اسلام هم که مینگریست با استثنای عده قلیلی از خواص امت توده مسلمین و طبقات عوام آنها را نیز از حقیقت شرع حضرت خیرالانام بکلی دور و در بحر تقلید و اوهام شناور میدید باین نحو که حق جل جلاله و تعالی شانه را موجودی محدود منتهی توانا و دانا و بیباک و شنوا بحساب میآرند که در آسمان هشتم زبر عرش یعنی آسمان نهم کرسی نهاده و برآن قرار گرفته و فرشتگان را پیرامون

خود گرد آورده و هر يك را مانند ارباب انواع یونانیهای قدیم  
 بما موریتی گماشته و در اطراف خود چهار فرشته معتبر و نامور  
 باسم اسرافیل و میکائیل و عزرائیل و جبرائیل دارد که هر يك  
 وظیفه دار کار مهمی است بدین معنی که اسرافیل شیپورچی  
 است و روز قیامت در صورتی که بشماره تمام خلایق منفذ دارد  
 میدمد و همه را میمیراند بعد خود هم میمیرد تا اینکه خدا  
 بماند و پس سپس دوباره باذن خدا زنده میشود و بار دیگر  
 در همان صور میدمد و جمیع مردگان از صوت آن شیپور  
 سهمناک از گور برمیخیزند و میکائیل جیره بند و بعبارۀ آخری  
 متصدی تقسیم ارزاق عباد است و عزرائیل میراننده اشخاص  
 و علی الدوام بقبض ارواح مردم در انحای عالم اشتغال دارد •  
 و جبرائیل حامل وحی است که عند اللزوم با شهپر خود که  
 چون آن را بگستراند خاور و باختر جهان را میپوشاند  
 کلام خدا را بانبیا میرساند و همچنین ملائکه دیگر در فرمان  
 اوست که اختیار آب و باد و باران را پائان سپرده ایضاً  
 ملکی را باسم رضوان در بانی بهشت داده و دیگری را بنام  
 مالك کلید دار دوزخ ساخته ایضا موجودی آتشین بنام شیطان  
 آفریده و حیلۀ اغواء نمودن و کید اضلال کردن با او موخته و همچنین  
 داستان آفرینش آدم از خاک و پیدایش حوا از دندۀ چپ او  
 و قصۀ عصیان این زن و شوهر و حکایتشان با ابلیس و مار و  
 هبوط آنها از بهشت بکوه سراندیب و همچنین سرگذشت

یکایک انبیای سلف از آتش ابراهیم و طوفان نوح و تباهی قوم  
 عاد بر اثر وزش باد و ذبح اسمعیل و تبدل عصای موسی  
 باژدها و زنده شدن مرده بدست عیسی و انشقاق قمر  
 با صبح رسول الله و تبدیل سنگ ریزه بگوهر و بنطق آوردن  
 سوسمار که تماماً از متشابهات است و معانی بدیعه غیر  
 از ظاهر عبارت دارد عامه اهل اسلام چنانکه ذکر شد  
 بظواهر نامعقول اینها معتقدند و حال آنکه اگر قدری  
 شعورشان را بکار بیندازند بر نقص و قبح این قبیل اعتقادات  
 واقف خواهند شد مثلاً شبی شکبیا در مقام استدلال بمیعاد  
 ظهور از سوره سجده آیه مبارکه ( یدبرالامر من السماء  
 الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما  
 تعدون ) را تلاوت نموده گفت تدبیر دین مبین و شرع متین  
 اسلام بوسیله نزول قرآن و شرح و بسط احکام آن توسط عترت  
 طاهره علیهم الصلوٰة والسلام تا سال دو بیست و شصت هجری  
 یعنی سنه وفات حضرت حسن عسکری سلام الله علیه تکمیل  
 شد و بعد در مدت هزار سال تدریجاً حقیقت اسلام بصد  
 خود یعنی بسوی خدا عروج نمود و اجل شریعت بیضیای  
 محمدی بسر رسید و باذن الله شریعت تجدید و احکام  
 تازه بوسیله طلوع نیر اعظم مطابق مقتضیات زمان عز  
 نزول یافت • طرفش که شخص آخوندی بود گفت مقصود از آیه  
 مبارکه نه چنان است که شما گفتید بل مراد از یدبرالامر

این است که پانصد سال طول کشیده تا جبرائیل از آسمان  
 بزمین آمده و مقصود از یعرج الیه این است که پانصد  
 سال طول کشیده تا با آسمان مراجعت نموده است شکیبا  
 گفت مگر نه این است که آیات قرآنی در مکه و مدینه بتدریج  
 نزول مییافت و با اعتقاد علمای تفسیر و اتفاق قاطبه مسلمین  
 حضرت رسول برخی از اوقات برای آمدن يك آیه چند روز منتظر  
 نزول وحی میشدند • آخوندگفت درست است شکیبا گفت  
 در این صورت اگر برای آمدن و برگشتن جبرئیل هزار سال وقت  
 لازم است آن بیک الهی باید برای آوردن آیه دوم هنوز در  
 راه باشد آخوند وقتی چنین شنید باتر شروئی گفت اصلاً  
 صحبت کردن با شما حرام است و همچنین درباره نطق سوسمار  
 شکیبا از قول تنی از ظرفای مسلمان نقل میکند که اولاً معلوم  
 نیست اساساً سوسمار دارند نطق و بیانی بوده باشد  
 چرا که خداوند بنص قرآن در سوره الرحمن فقط بانسان  
 تعلیم بیان فرموده ثانیاً بفرض اینکه آن حیوان برای خود  
 دارنده لغتی باشد باید تحقیق کرد که آیا حضرت رسول  
 با او بزبان سوسماران صحبت داشته اند یا اینکه سوسمار  
 بلسان عربی نطق نموده است در صورت اول مردم نفهمیدند  
 چه گفتگوئی بمیان آمده و ندانستند که آیا سوسمار برسالت  
 رسول الله شهادت داده یا منکر پیغمبری او شده است و در  
 صورت ثانی معجزه برای سوسمار با ثبات میرسد که توانسته

است بلسان عرب تکلم نماید • دیگر از اعتقادات عجیبه این  
 ملت در خصوص جن است که پیش خود یقین دارند در جنگ  
 صفین که بین معاویه و امیرالمومنین در گرفت جماعتی از اجنه  
 بریاست هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس که گویند تنی  
 از اعظم مؤمنین جن بوده بمدد آن حضرت آمد و بدست  
 سپاهیان معاویه کشته شد همچنین در فاجعه کربلا گروه  
 انبوهی از جنیان تحت قیادت زعفرجی بمکه رسید و شکفت  
 اینکه از طرفی اعتقاد دارند که جنیها موجوداتی غیر مرئی میباشند  
 و بر هر امری هم مقتدرند و میتوانند بهر کس هر بلائی بخواهند  
 برسانند و از طرف دیگر میگویند در صحرای صفین مغلوب دشمنان  
 گشتند و دیگر آنکه معلوم نیست شناسنامه اجنه را از کجا  
 بدست آورده اند و اعجاب از جمیع معتقدات ایشان داستان  
 ولادت امام دوازدهم و حکایت نرجس خاتون و حلیمه خاتون  
 و غیبت آن مولود در سرداب سامره و ملحقات این قصه از وقوع  
 کرامات و صدور توقیعات میباشند • مختصر شکیبا در این قبیله  
 عقاید ادیان سلف که برای فهرست اوها مش کتابی حجیم باید  
 نوشت واضحاً میدید که همچنانکه حضرت رسول صلوات الله  
 علیه خیر داده اند واقعاً از دین جزاسمی و از قرآن جز  
 رسمی باقی نمانده است و یقین داشت که چون چندی  
 بگذرد معمرین از مرد وزن که متعصبانه و بی خبرانه باین  
 چیزها متمسکند از دنیا خواهند رفت و اولاد و احفادشان

در تحت تربیت معارف کنونی نمیتوانند باین قبیل خرافات دل ببندند از حقایق عالیه دین هم که بکلی بی اطلاعند و لذا چاره‌ئی جز بی اعتقادی و بالنتیجه آوارگی در بیدای فساد ندارند و برای اینکه این مرض در چنین محیطی دامنگیر جامعه بهائی نشود شکیبا پیشنهادهای مشروح برای فادزهر لا مذهبی میکند که چون قبول و اجرای آن مربوط بتشکیلات امری است و درجش در اینجا سودی ندارد از بیان آن میگذریم و بذکر چند فقره مباحثاتی که با مسیحیان انجام داده است میپردازیم و آن بعین عبارت خودش این است :

( روزی باتفاق دوسه نفر از دوستان تازه تصدیق بمجمع تبلیغی آنها که چند نفر مسیحی و چند تن مسلمان نیز حضور داشتند رفتیم مبلغ و ناطق آنان موسوم بمیرزااکبر که ادعا میکرد از مسلمانی به مسیحیت گرائیده است مطابق تبلیغات معمول به مسیحیان بابی از انجیل را باز کرده و بدون هیچ مقدمه یا مؤخره‌ئی میخواند مستمعین او هم بدون توجه و اراده گوش میدادند و بخوبی معلوم بود که مانند همیشه از معانی و مفاهیم الفاظ و عبارات نه خواننده و نه شنونده چیزی درک نمیکنند پس از چند دقیقه توقف و تامل از موضوعی که خوانده شد سئوالی را مطرح و گفتگو را شروع کردیم از او دلیل حقانیت مسیح را خواستیم با تعجب اظهار کرد مگر شما مسیح را پیغمبر و برحق نمیدانید ؟ گفتیم چرا او را قبول

داریم ولی عقیده ما در باره او تاکنون تقلیدی و موروثی بوده و فعلاً میخواهیم تحقیق نموده و حقانیت او را بادلیل و برهان بفهمیم معجزات منتسبه بمسیح را دلیل قرار داد جواب داده شد که اولاً خود حضرت مسیح از این مقوله چیزی نگفته و باین مطالب استنادی نجسته و ثانیاً چون تصور وقوع آنها برخلاف عقل و علم است لذا قابل قبول نیستند گفت در قرآن هم پیغمبری مسیح تصدیق شده جواب داده شد که اگر شما قرآن را معتبر میدانید در آن برسالت حضرت محمد و حقیت دین اسلام نیز تصریح شده پس یا هردو حقند یا هر دو باطل یو منون ببعض و یکفرون ببعض هم توضیح و دلیل میخواهد از اظهارات بی موضوع و نامربوطش معلوم بود که مردکی بیسواد ولی خیلی مکار و مزور بود زیرا پس از نیم ساعتی صحبت حیلہ‌ئی اندیشیده از جای خود برخاسته و با غمز و اشارت بنده را به بیرونی طلبیده و از اطاق خارج شد بنده نیز پس از یکی دو دقیقه بهانه‌ئی بیرون رفته و او را در پشت دیوار عمارت ایستاده منتظر خود یافتم وقتی با او نزدیک شدم با خنده و فشردن دست بنده از حرفهای خود معذرت خواسته و با ژستی دوستانه اظهار داشت :

من آدم بیچاره و معیلى هستم که در اینجا حقوقی گرفته و نانی میخورم خواهش میکنم بالا غیرتاً ( بهمین عبارت ) سرسیر ما نگذاشته و جلو این اشخاص آبروی مرا نریزید گفتم پس بدان

که من بهائی هستم و ماهیچوقت درصدد آبروریزی کسی نیستم ولی من شنیده ام که تو بعضی اوقات ضمن صحبتها ی خود به بهائیت اهانت کرده و مورد تمسخر قرار داده ئی بدروغ یا راست قسم خورد که نه تاکنون از این حیث جسارتی کرده و نه بعد از این خواهد کرد ما هم قول دادیم که من بعد کار بکار او نداشته باشیم دوسه سال بعد شنیدیم که همان میرزا علی اکبر که بواسطه مسیحیت اسم علی را از نام او حذف کرده بودند با حقوق زیاد تر بدرجه اسقفی ارتقا یافته است چندی بعد با مبلغ دیگری از مسیحیان وارد بحث شدیم گفتگو باینجا رسید که او اظهار داشت که اگر بهائیت برحق است پس چرا هرچه حضرت بهاء الله گفته برعکس نتیجه داده است پرسیدیم چطور برعکس نتیجه داده است اظهار داشت که مثلا حضرت بهاء الله دستور صلح عمومی داده و جنگ را حرام و نهی کرده است ولی ما دیدیم که پس از صد و این حکم جنگهای بزرگ از جمله جنگهای عمومی و بین المللی در دنیا واقع شده و همچنین از وقتی که او شرب افیون را نهی اکید کرده برعکس شرب افیون و استعمال و افور اینقدر رواج یافته که اکثر مردم بآن معتاد و آلوده شده اند با و گفته شد که اتفاقا همینطور است که شما میگوئید ولی خوب توجه کنید در هشتاد و نود سال قبل که او این احکام را صادر فرمود هنوز مردم دنیا آنطوریکه شاید و باید بمضار

و مفسد يك جنگ بزرگ عمومی و جهانی پی نبرده و اثرات ناپودکننده و نتایج وسیع و خانمان برانداز و بشر بر باد ده استعمال اینهمه سلاحهای آتشین و آلات ناربه رادرك نکرده و لزوم حتمی استقرار يك صلح واقعی در مخیله متفکرین و صاحب نظران نقش نبسته و بدین لحاظ با اهمیت و عظمت دستور آسمانی حضرت بهاء الله توجهی نداشتند و شاید خود ملل و دول مسیحی که سازنده و مخترع اینهمه سلاحهای جنگی و وسایل تخریبی و بانیان و مؤسسين جنگهای بزرگ بوده میگفتند و ادعا میکردند که خودشان موجد صلح بوده و بواسطه مسیحی بودن خود مقید و معتقد بتحکیم مہانی صلح و اجرای اصول عدالت و خیرخواهی هستند ولی اراده خداوند خداوند عالم السرو الخفیات آنان را وادار کرد که با ساختن و تکثیر این آلات و وسائل و با برپا کردن آتش این جنگهای عظیم و پردامنه منویات باطنی خود را نشان داده پرده ها را بالا زده ماسکهای ریا و تزویر و عوام فریبی را بدست خودشان بدور افکنده ماهیت دروغ و دغلهای دیپلماتیک بر همه فاش شود تا دیگر نتوانند دم از صلح جوئی و خیرخواهی زده خود را تابع مسیح و مجری تعالیم انجیل و وارث روحانیت حواریون و مسیحیان اولیه معرفی کنند و با بوجود آمدن این محیط و صحنه های حقیقی بهائیان فرصتی یافته اهمیت و لزوم اجرای احکام حضرت بهاء الله را گوشزد و

تعالیم او را انتشار دهند و همچنین است موضوع ترساک ، حضرت بهاء الله بعلم الهی خود میدانست که در آینده کشت تریاک توسعه و استعمال آن شیوع خواهد یافت . لہذا در صد سال قبل شرب آن را صراحة تحریم فرموده و شارب افیون را مشمول لیس منی قرار داد شاید کسانی در آن موقع حتی احتمالاً بعضی از خود بهائیان تصور میکردند که آیا باین موضوع جزئی چرا این قدر اهمیت داده شده زیرا استعمال آن با و افور شاید به ندرت یافت میشد و خوردن آن هم بمقداری در هندوستان و چین و به مقدار خیلی جزئی و ناچیز در ایران آنهم اغلب برای خوابانیدن اطفال بکار میرفت ولی بعد ها که کشت آن تقریباً در تمام ایران و هندوستان و اکثر کشورهای آسیا و حتی بعضی از نقاط اروپا من جمله در جنوب و جنوب شرقی روسیه و ترکیه و بلغارستان و یوگسلاوی توسعه یافت و کثرت استعمال آن رفته رفته آثار نکبت و فلاکت و بدبختی و فقر مادی و معنوی در بین جامعه و وجود افراد و خانواده ها ظاهر و محقق نمود آتوقت فکر عقلاء و مصلحین اجتماع را با اهمیت دستور حضرت بهاء الله که مدتی قبل از این اوضاع صادر شده بود جلب و لزوم اجرای آن را بر خود فرض و لازم دانستند پس بهتر این بود که در این گونه مسائل بیشتر فکر و مطالعه کرده باشید آن مرد در خود فرو رفته و شاید از طرح اعتراضات

خود هم نادم بود زیرا وقتی پس از دوسه دقیقه سکوت که بر مجلس سایه افکنده بود از او پرسیدم که اگر باز مطلبی دارید بفرمائید گفت مطلب این است که ما اصلاً نباید با بهائیهها صحبت کنیم گفتیم خدا پدرت را بیامرزد و در دل خود گفتیم هر چند خدا بحرف مانیست •

زمانی دیگر با اسقف محترمی که نسبتاً دم و دستگاهی هم برای خود داشت و از گفتار و لحن بیانات او احساس میشد که از تاریخ و بعضی کتب و آثار و معتقدات اسلامی بی خبر اطلاعاتی کسب نموده زیرا در مجمع تبلیغی مسیحیان گاهی بمناسبت اشاره بعضی از عقاید آنان مینمود چون تصور شد که مذاکرات صریح و بی پرده در حضور عموم مقتضی و صلاح نیست تقاضای ملاقات خصوصی شد او قبول نموده و در منزل خود تعیین وقت نمود در موعد مقرر و ورود بمنزل معهود مورد استقبال جناب اسقف قرار گرفته و با لحن دوستانه و تعارف چای و سیگار پذیرائی نمود خلاصه پس از تبادل تعارفات اولیه مذاکرات شروع و گفته شد که ما کتب مقدسه را خوانده ایم و تاحدی از مضامین و مندرجات آن اطلاع داریم و مقصود از مزاحمت امروز این بود که نخواستیم در مجمع عمومی و در حضور سایرین یعنی سایر مسیحیان و مسلمین یا متظاهرين بمسیحیت گفتگویی را که ناچار بودیم با مقدمه و پیوسته و پیرایه هائی اظهار و برای خود و شما محذوراتی ایجاد کنیم

و طبعاً مستلزم صرف وقت بیشتری بوده و بالاخره متضمن نتیجه‌ئی هم نباشد بی‌جهت وقت خود و شما را تضييع کنیم و بتصور اینکه در ملاقاتهای خصوصی هردو طرف میتوانیم آزادانه مطالب را صریح و مختصر بگوئیم و بشنویم این زحمت را فراهم کردیم و فعلاً يك سؤال هست که با اجازه شما مطرح میکنیم او با ابراز امتنان از این حسن نیت گفت بفرمائید • گفته شد میخواهیم واقعاً عقیده شما درباره این شخصی که در هزار و سیصد سال پیش در عربستان ادعای رسالت و پیغمبری کرده است بدانیم چیست آیا راست میگفت یا دروغ؟ با صراحت تمام جواب داد که دروغ میگفت و ما برای تکذیب ادعای او خیلی دلیل داریم گفته شد آیا دلالی که میفرمائید عقلی است یا نقلی؟ اسقف که بخوبی معلوم بود دارای تجربیات و سوابق ممتده بوده و در کار خود آمادگی دارد و از هوش و زیرکیهای لازمه فن محاوره و تبلیغ تا حدی برخوردار است بلافاصله اظهار داشت که هم دلائل عقلی داریم و هم دلائل نقلی گفته شد که پس خواهش میکنم که بعضی از دلائل عقلی را قبلاً بفرمائید • گفت اولاً از شما میپرسم آیا عقلاً يك پیغمبر میتواند دزد باشد گفته شد نه و تقاضا شد که او توضیح دهد حضرت محمد کجا دزدی کرده است گفت آیا در تاریخ اسلام نوشته نشده است که پس از هجرت او دستور داد رفتند

و قافله قریش را زده و اموال آنان را آوردند و بین خود تقسیم کردند؟ گفته شد چرا، گفت آفرین انصاف دادید و حقیقت را اذعان کردید • گفته شد بلی این صحیح است دیگر بفرمائید گفت ثانیاً آیا يك پیغمبر ممکن است سفاک و آدم‌کش باشد گفته شد نه گفت دستورها و اعمال محمد دایر بکشتار مخالفین اسلام موضوعی نیست که قابل انکار باشد گفته شد این هم صحیح است دیگر بفرمائید گفت ثالثاً آیا کسیکه ادعای پیغمبری کرده و میخواهد مری نوع باشد عقلاً میتواند تابع هوی و هوس بوده و شهوت ران باشد گفته شد نه گفت تعدد زوجات محمد بهترین دلیل این مطلب است گفته شد صحیح است دیگر بفرمائید گفت آیا همین سه دلیل مسلم کافی نبود گفته شد اگر دلیل دیگری نباشد همین سه دلیل کافی است و خواهش میشود حالا دلائل نقلی را بفرمائید گفت مسلمین اکثر انجیل را بعنوان يك کتاب آسمانی برخلاف تصدیق‌هایی که در قرآن از آن شده است باور ندارند آیا شما که گفتید انجیل را خوانده اید آنرا قبول دارید یا نه؟ گفته شد ما بعقیده اکثر مسلمین کاری نداشته و انجیل را مقدس شمرده و قبول داریم از این اظهار مسرور شده و گفت بسیار خوب اگر واقعاً انجیل را قبول دارید پس لابد خوانده اید که اولاً بشارات مندرجه در انجیل راجع بظهور آینه از جمله پیشگوئیهای مندرج در باب ۲۴ انجیل متی و باب ۶

انجیل یوحنا و ۲۱ لوقا هیچگونه ارتباطی با ظهور شخصی بنام محمد از پدری بنام عبدالله بن عبدالمطلب و مادری بنام آمنه نداشته و چگونه ممکن است که شخص محمد را مصداق آن پیشگوئیها دانست؟ ثانیاً آثار و علائمی که در همان ابواب مربوط بظهور آینده مسیح ذکر شده هیچکدام در موقع تولد یا بعثت یا قبل یا بعد از محمد واقع نشده • ثالثاً موضوع ابدیت شریعت انجیل است که صراحةً میگوید:

ممکن است زمین و آسمان زایل شود و لکن کلام پسر انسان تا ابد زایل نخواهد شد و حال آنکه محمد انجیل را نسخ و مدعی شریعت جدیدی بنام اسلام و کتاب جدیدی بنام قرآن گردید بنابراین چون انجیل مقدم است موضوع اسلام منتفی شده و خلاصه با این شش دلیل عقلی و نقلی بطولان ادعای محمد ثابت و محرز است ••••• البته اسقف با این زرنگی و تردستی آن هم با مقام و موقعیتی که داشت مردی نبود که اهل تحقیق و حقیقت جوئی بوده و بخیر از ادای تکلیف و انجام وظیفه و ماموریت خود منظوری داشته باشد

باین لحاظ از توجه بدلائل حلی و تشریح و تبیین موضوعات اعتراضات او که جز جر و بحث بی فایده و اتلاف وقت نتیجه ثی نداشت صرف نظر و بهتر آن دیده شد که با بمیان آوردن دلائل نقضی بموضوع صورت دیگری داده و جنبه تفریح و تفنن بآن داده شود علیهذا پس از مختصر امرار وقتی که

لازم بود اظهار شد که ما از شما بسیار ممنونیم امروز مطالبی فرمودید که الحمد لله خیال ما را از محمد و مسیح هر دو راحت گردید • او با نگرانی پرسید چطور خیالتان از محمد و مسیح هر دو راحت شد؟ گفته شد برای اینکه مطالبی را که شما امروز راجع برد ادعای محمد بیان کردید ما تاکنون باین صورت در آن دقیق نشده و فکر نکرده بودیم و شما واقعاً امروز مطلب را خوب تشریح کردید و ثابت کردید که اشخاصی که واجد این صفات هستند شایسته مقام رسالت و پیامبری نبوده و ما ناگزیریم از امروز نسبت بمحمد و مسیح از خود سلب اعتقاد کنیم و آنان را بر باطل بدانیم او با تعجب پرسید مسیح را چرا باطل بدانیم گفته شد عیناً بهمین دلائلی که خودتان امروز بما یاد دادید گفت یعنی چه؟ گفته شد اولاً هر چند شرح دزدی و دستور دزدیهای محمد را شما باستناد مطالب مندرجه در داستانهای تاریخی ذکر کردید ولی ما قبول کردیم چون ظاهراً دلیلی بر ردش نداشتیم ولی دستور دزدی از طرف مسیح نص انجیل است که بموجب مندرجات باب یازده انجیل مرقس و باب بیست و یک انجیل متی و همچنین باب دوازده انجیل متی دستور رفتن و آوردن خوشه های گندم و الاغ مردم را بیرون خود داده است منتهی چون محمد پیروان بیشتر و فداکارتر و مجهزتری داشت و از امثال هیرو دیس و پیلاطس و غیره هم ترسی نداشت دستور زدن راه کاروان را داد ولی وضعیت

مسیح چون از هر جهت محدود تر بود بهمان اندازه ها اکتفا کرد و بهر حال نفس عمل فرق نمیکند \* ثانیاً اگر ما تعدد زوجات محمد را دلیل انهمک در شهوات بدانیم می بینیم که یهود هم عینا موضوع مریم مجدلیه و داستان مندرج در باب چهارم انجیل یوحنا که هیچکدام حتی صورت ازدواج هم نداشت دلیل ارتکاب شهوت حضرت مسیح میدانند \*

ثالثاً اینکه حضرت مسیح نخواست و یا نتوانست تاهل نموده و نسلی از خود باقی گذارد ولی حواریون و مقدسین مسیحی و حتی امروز هم کشیشان و مردان و دختران تارک دنیا به تبعیت از او ازدواج که علت اصلی بقای نوع و اصل مسلمانی ادامه زندگانی در عالم است امتناع نموده و میلیونها میلیاردر را قطع نسل نمودند و چون این امر هیچ دلیل معقولی ندارد خود بدترین نوع آدم کشی است \* گذشته از این فتوای جهاد دادن کشیشان و براه انداختن جنگهای صلیبی در مدت بیش از یکصد سال و ایجاد جنگهای مذهبی بین کاتولیک و پروتستان در اروپا و داستان انگیزیسینون و مجامع تفتیش عقاید و کشتار وحشیانه و سوزانیدن هزاران نفوس عالم و دانشمند که بغیر از تعصب و خود خواهی و کینه توزی هیچ علتی نداشت و حال آنکه جهاد و مقابله پیروان محمد بمنظور نشر دیانت و اعتلای اسلام آن هم همیشه پس از گفتگوها و اتمام حجتها بود والا اصل دستور او این است

که میفرماید ( ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة ) و اما راجع به سه دلیل نقلی که گفتید بنظر ما هر سه كاملاً شامل حضرت مسیح هم میشود زیرا اولاً اخبار و پیشگوئیهای تورات در باره ظهور مسیح یا عمانوئیل یا شیلو و غیره هیچکدام منطبق با مولودی بنام یسوع پسر مریم نمیشود ثانیاً علائم ظهور مندرجه در تورات از قبیل آشتی و زندگی گرگ و میش و خرس و گوساله و ببر و بزغاله در ظهور مسیح واقع نگردید ثالثاً از ابدیت شریعت در چند مورد در توراة تصریح شده و اینها خلاصه اعتراضاتی است که یهود هنوز بان متمسکند در این صورت چون توراة مقدم است پس موضوع انجیل هم منتفی است \* اسقف که در طی بیان این مطالب معلوم بود حالت نگرانی و ناراحتی او دم بدم زیاد تر میشد و موجی از خشم و تنفر نسبت بگوینده این حرفها در روحیه او کاملاً محسوس بود با قیافه و صدای غیر طبیعی اظهار داشت شما بهائی هستید؟ گفته شد بقول حضرت مسیح " تو میگوئی " گفت پس چرا از اول - نگفتید و بانهایت اوقات تلخی صدلی خود را ترك کرد )  
انتهی

باری جناب شکیبا همچنان در طی ایام و شهور - سالها بهمین روش خدمات خویش را دنبال کرد تا اینکه اواخر مهرماه ۱۳۵۱ شمسی در رمضان سنه ۱۳۹۲ قمری بعارضه سکتة ناقص در یکی از مریضخانه های اصفهان

بستری گردید و پس از یک هفته بهبود حاصل نمود ولی روزیکه قرار بود فردایش مرخص بشود بار دیگر سگته کرد و برای ابد قلبش از حرکت افتاد و جسد شریفش با احترام لایق در گلستان جاوید اصفهان بیارمید و پس از چندی در اخبار امری شماره هیجدهم سال پنجاه و یکم مورخ بتاریخ شهرالملك ۱۲۹ بدیع مطابق ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۱ شمسی درباره اش شرح ذیل مندرج گشت :

(ناشر نجات الله جناب سلیمان شکیبا علیه رضوان الله در تاریخ ۱۲ شهرالعلم ۱۲۹ (۴ آبان ۵۱) در اصفهان بملکوت ابهی صعود کردند . جناب شکیبا سالیان متمادی در اصفهان بنشر نجات الله و ابلاغ کلمه الله مشغول بود و بالسانی فصیح و حلم و حوصله فراوان به هدایت متحریمان حقیقت میپرداخت . جناب شکیبا در ایام جوانی بشریعت الله گروید و پس از آن غالب اوقات خود را در هدایت طالبان سبیل هدی صرف میکرد . سالیان متمادی بعضویت محفل روحانی اصفهان و نمایندگی انجمن شور روحانی مفتخر بود و همواره در اصفهان مصدر خدمات مهمه بود . صعود این خدام قدیمی امرالله را به بازماندگان تسلیت میگوئیم و از آستان حضرت رب رحیم علو درجات و شمول غفو و غفران رجا میمائیم)

انتهی

از آثار قلمی جناب شکیبا رساله فی است باندازه ۵۰

الی ۶۰ صفحه همین کتاب در جواب شبهات کتبی یکنفر کرمانشاهی و اکنون برای اینکه بهتر بنحوه مناظرات ایشان پی برده شود مقداری از آن ذیلاً بعین عبارت نقل میگردد .  
قوله علیه الرحمة والرضوان :

اخیراً نوشته فی بحسب تصادف بدستم رسید که بعنوان نامه خیرخواهانه از طرف شخصی (ظاهراً از مردم کرمانشاه) بیکی از بستگان خودش در اصفهان نوشته شده بود . موضوع نامه سرتاپا حمله و هجومهای موهن و عناد آمیز بدیانت بهائی بود . نویسنده نامه مزبور را بطور خصوصی باسلام و احوالهرسیهای خانوادگی شروع و پس از بیان مفصل منویات و دایر بانقاد و رد و ابطال بهائیت با معذرت خواهی از اطاله کلام و تضییع وقت مخاطب اظهارات خود را پایان داده و اسم و امضای هم نداشت ولی نویسنده محترم گذشته از آنچه در رد و نفی بهائیت نگاشته بودند در هیچ مورد عقیده مثبتی از خود ابراز ننموده که لااقل معلوم باشد عقیده و مرام خود ایشان چیست آیا واقعاً خود را متدین میدانند و مانند قاطبه کسانی که خود را متدین یا باصطلاح مؤمن میدانند روشی جز تقلید نداشته و بحکم تعصب دیانت را فقط بصورت یک خطی میبینند که خودشان در آن متحرکند و از چپ و راست آن خط خبری نداشته و نمیخواهند هم که خبری بیابند و یا آنکه همانند اکثریت قریب باتفاق طبقات

متوسط نسل حاضر بالا خص متجددین و دست پروردگان فرهنگ معاصر صراحتاً دم از بی دینی و لا مذهبی زده ولی هر موقع در اجتماع متصدی کاری شده و با اصطلاح دم گاوی بدستشان افتاد آن وقت من باب عوام فریبی و استحمار و برای حفظ مقام و یا تأمین منافع فردی یا صنفی دم از زهد و پارسائی زده به دینداری و طرفداری از اسلام تظاهر نموده ولی در حقیقت در نزد خود دین را و در نزد مردم خود را مسخره نمایند • البته میدانیم که بعضی از سردم داران و سیاستگران که متوجه پیشرفت و توسعه روز افزون بهائیت در اقطار گیتی بویژه در سالهای اخیر شده و شاید احساس کرده اند که جریان مداوم این پیشرفت (بطوریکه در طی تقریباً ده سال گذشته تعداد محافل ملیه از دوازده به بیش از هشتاد و تعداد مراکز از سه و چهار هزار به بیست و پنج هزار (۱) ترقی یافته و انعکاس تشکیل کنفرانسهای بین القارات بطور متوالی و فعالیتهای مجاهدین امر در میادین خدمت طبق نقشه های مطروحه و فداکاریهای مهاجرین فی سبیل الله در قارات خمس و اقطار و اکناف عالم توجه ملل و طبقات

(۱) تعداد محافل ملیه اکنون که اوایل خردادماه ۱۳۵۲ شمسی است به یکصد و چهارده و تعداد مراکز امری به متجاوز از هفتاد و یک هزار بالغ گردیده است •

اجتماع زمان راکه در هر کجا از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و سایر اوضاع فعلی جهان دائماً در هول و هراس و نگرانی و دلهره بسر میبرند چنان جلب نموده که گروه گروه و هزار هزار بدیانت بهائی که تنها دین مبشر صلح و سلام در عالم بوده و میباشد روی آورده و با اجتماع جهانی آن پیوسته اند (مآلاً بنفع آنان نبوده و ممکن است بالاخره روزی محدودیت هائی در کار آنان و منافع نامشروعشان بوجود آورد این است که در اکثر نقاط در قبال بهائیت بعناوین مختلف علم مخالفت برافراشته و در ایران هم که پس از اعلام مشروطیت و محدود شدن قوای ارتجاعی و اختیار نامحدود پیشوایان دینی دیگر از تعقیب دسته جمعی و قتل و غارت و آزار و اذیت بهائیان مگر بطور ندرت و محلی خبری نبود در چند ساله اخیر توطئه ثی فراهم نموده و مخالفت خود را بصورت مدرن یعنی بطوریکه ظاهراً با اصل آزادی عقیده مذهبی که جزو اصول مصوبه و مسلم و از ارکان قوانین اساسی همه رژیمهای فعلی دنیا است اصطکاک پیدا نکند و مانند اقدامات ناشیانه سال ۱۳۳۴ - شمسی سروصدای زیاد و انعکاساتی در داخل و خارج بوجود نیورد باین ترتیب که از ظواهر بعضی آثار منتسبه بحضرت باب و کتاب اقدس و کتاب ایقان بمنظور خلط مبحث و ایجاد شبهه در ذهن ساده لوحان استخراجاتی نموده و سفسطه هائی ترتیب داده و سپس اقدام بتشکیل کلاسهای محرمانه ثی نموده •

افراد و عناصری از کارگردانهای احزاب سیاسی سابق که برای انواع ماجراجوییها سابقه و استعداد و آمادگی بیشتری داشته اند و همچنین افراد دیگری از متعصبین مذهبی را با دسته اول مخلوط نموده و از این گروه شیاطین بخیال خود جبهه‌ئی بعنوان تبلیغات اسلامی برای مبارزه با بها براه انداخته و با تعلیمات و انضباطی خاص که در همه مملکت بطور یکنواخت اجرا میشود و باین طریق افراد زیادی را که با صرف اعتبار و هزینه معتنا بهی برای پرداخت مقرری و پاداشهای کافی و در اختیار گذاشتن وسائط نقلیه و بلندگو و مخارج ایاب و ذهاب استخدام کارگردانانی که عموماً با اسامی دروغین و عناوین مجعول از قبیل دکتر فلان و مهندس بهمان و غیره جلساتی با دعوت یک مشت لجاره از همه جبهه بیخبر تشکیل داده و بر علیه بهائیت داد سخن میدهند و شکی نیست که از این تنها قاضی رفتن خود خیلی هم خوشحال برمیگردند البته این افراد که اعمال و افعالشان در داخله شهرها تحت مراقبت و کنترل قوای انتظامی است اقدامات و حرفهایشان بیشتر با ادب ظاهری و نزاکت نسبی که برعایت آن مکلف هستند... انجام میشود ولی دردهات و قصبات که آزادی بیشتر برای خود احساس میکنند تا آنجا که توانسته اند لجام گسیختگی و رذالت نشان داده اند. اینهم البته معلوم است که تنها چیزی که اصلاً در بساط آنان

وجود ندارد همان تبلیغ اسلام است و بدیهی است نباید هم باین موضوع کاری داشته باشد زیرا اهل آن نیستند و اساساً از (دین) چه اسلام و چه غیر اسلام اطلاعی نداشته و خود بآن ایمان ندارند و تنها موظف بمخالفت و مزاحمت بهائیان هستند و تازه در این قسمت هم اطلاعاتشان منحصر به همان چند اعتراض معینی است که بآنان تلقین و تدریس شده است و هر موقع هم که طرف گفتگو واقع شوند چون منظورشان تحقیق و استفهام نیست لاینقطع لجاجت نموده و ابداً بجواب سؤال خود گوش نمیدهند و بناچار دائماً از این شاخ بآن شاخ میپروند این است که بهائیان چون میدانند که قصد این اشخاص واقعاً تحری حقیقت نیست و گفتگو بآنان جز تزیین وقت و احیاناً تحمل اهانت نتیجه‌ئی ندارد از صحبت با آنها امتناع دارند. بهائیان که خود را تنها مدافع حقیقی اسلام و شارع مقدس و اولیای بزرگوار آن و قرآن شریف میدانند و حسب الو حقایق دین اسلام را در اطراف و اکناف دنیا بر منکرین و معرضین اسلام با دلیل و برهان ثابت کرده و میکنند و همواره مقدسات اسلام را با احترام یاد میکنند چه توقع از افراد معلوم الحال دارند که اصلاً از حقیقت و دیانت بوئی نبرده و در زمره مزدوران و ریزه خوران جوان سیاستگران هستند و اصلاً طرح مباحث دینی را برای آنان غلط میدانند زیرا حضرت بهاء الله میفرماید: " حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند " باری مطالبی که تا اینجا عرض شد البته توضیحات

مختصری راجع به اوضاع فعلی در قبال دیانت بهائی بود که یقین و مسلم است که تشکیلات وسیع وجهانی بهائیان کویچترین ارزشی را برای این قبیل حرکات مذبحانه و رفتار کودکانه سیاست بازان و دغقل کاران قائل نبوده و نخواهند بود و قضاوت روی این مسائل را به چند سال دیگر از آتیه وامیگذارد که در آن موقع خوب معلوم و روشن شود که این اقدامات و تشبثات و صرف اوقات و تحمل مصارف برای جلوگیری از تبلیغات بهائی آیا ضررهای مادی و معنوی آن شامل کدام طرف شده و منافع معنوی آن عاید کدام طرف.....

یریدون ان یطفثوا نورالله بافواهم و یا بی الله الا ان یتیم نوره ولو کره الکافرون (سوره نه آیه ۳۲) سنیهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق (سوره ۴۱ آیه ۵۳) و اما منظور از مقدماتی که تا اینجا ذکر شد این بود که چون اعتراضات مندرجه در نامه آقای کوه عرض کردم اسمشان را نمیدانم و بناگزیب در این مقاله ایشان را بنام آقای ایکس خواهم نامید بر دیانت بهائی عین همان شبهات مجعوله دستجات باصطلاح تبلیغات اسلامی است که معمولاً بعنوان (سؤال) مطرح و بهیچ جوابی هم توجه نکرده و بجای گوش دادن بجواب سؤال خود لا ینقطع اعتراضات دیگر را عنوان نموده و محیط بحث و گفتگو را مشوب و آلوده به هو و جنجال میکنند و گاهی اوقات هم

بحکم الهزل فی الکلام اهانت یا جسارتی را همانطوریکه در چند مورد نامه آقای ایکس هم دیده میشود چاشنی بیانات پرمغز در بار خود نموده و از این کار گذشته از روح لا ابا لیگیری و بی اعتقادی بمبادی دین که در اکثر افراد آنان دیده ایم بیشتر منظورشان این است که شخص بهائی را ناراحت نموده و بناچار سکوت نموده و از ادامه صحبت خودداری کند آنوقت قیافه استهزا آمیز بخود گرفته و اینطور وانمود کنند که طرف در مناظره مغلوب شده است • حال بنده نمیدانم که جناب آقای ایکس هم جزو همین باند باصطلاح تبلیغات اسلامی هستند یا اینکه شخص آزاد و با ایمانی بوده و از روی سادگی و صداقت تحت تاثیر آن وساوس قرار گرفته اند ولی بهر حال شدت تأثر و یقین بر صحت اظهاراتشان از فحوای کلی مندرجات نامه شان بخوبی استنباط میشود بهر صورت برای ما فرقی نمیکند و با اینکه وظیفه نداریم اصلاً باین ترهات جوابی بدهیم زیرا اساساً جریان طور بیست که (ممکن است جناب آقای ایکس واقعاً از ماهیت نهضت خودشان اطلاع نداشته باشند ولی ما تا حدی که اطلاع داریم) ، نباید باین مطالب جواب گفت معذک بهر یک از اعتراضات مذکوره در نامه ایشان اشاره و جواب مختصری هم بهر مورد میدهیم و عجالتاً هم کاری نداریم که جناب ایشان حرف ما را قبول بکنند یا نکنند یا اصلاً نوشته ما را از

مختصری راجع به اوضاع فعلی در قبال دیانت بهائی بود که یقین و مسلم است که تشکیلات وسیع وجهانی بهائوسی کوچکترین ارزشی را برای این قبیل حرکات مذبحخانه و رفتار کودکان<sup>۱</sup> سیاست بازان و دغمل کاران قائل نبوده و نخواهد بود و قضاوت روی این مسائل را به چند سال دیگر از آتیه و امید دارد که در آن موقع خوب معلوم و روشن شود که این اقدامات و تشبثات و صرف اوقات و تحمل مصارف برای جلوگیری از تبلیغات بهائی آیا ضررهای مادی و معنوی آن شامل کدام طرف شده و منافع معنوی آن عاید کدام طرف.....

یریدون ان یطفثوا نورالله بافواهم و یا بی الله الا ان یتیم نوره ولو کره الکافرون (سوره نه آیه ۳۲) سَنَرِیْهِمْ اَیَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَفِی اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَّبِعِنَ لَهِمْ اَنَّهُ الْحَقُّ (سوره ۴۱ آیه ۵۳) و اما منظور از مقدماتی که تا اینجا ذکر شد این بود که چون اعتراضات مندرجه در نامه آقای کوه عرض کردم اسمشان را نمیدانم و بناگزیر در این مقاله ایشان را بنام آقای ایکس خواهم نامید بر دیانت بهائی عین همان شبهات مجعوله دستجات باصطلاح تبلیغات اسلامی است که معمولاً بعنوان (سؤال) مطرح و بهیچ جوابی هم توجه نکرده و بجای گوش دادن بجواب سؤال خود لا ینقطع اعتراضات دیگر را عنوان نموده و محیط بحث و گفتگو را مشوب و آلوده به هو و جنجال میکنند و گاهی اوقات هم

بحکم الهزل فی الکلام اهانت یا جسارتی را همانطوریکه در چند مورد نامه آقای ایکس هم دیده میشود چاشنی بیانات پرمغز در بار خود نموده و از این کار گذشته از روح لا ابا لیگیری و بی اعتقادی بمبادی دین که در اکثر افراد آنان دیده ایم بیشتر منظورشان این است که شخص بهائی را ناراحت نموده و بناچار سکوت نموده و از ادامه صحبت خودداری کند آنوقت قیافه استهزا آمیز بخود گرفته و اینطور وانمود کنند که طرف در مناظره مغلوب شده است • حال بنده نمیدانم که جناب آقای ایکس هم جزو همین باند باصطلاح تبلیغات اسلامی هستند یا اینکه شخص آزاد و با ایمانی بوده و از روی سادگی و صداقت تحت تاثیر آن وساوس قرار گرفته اند ولی بهر حال شدت تأثیر و یقین بر صحت اظهاراتشان از فحوای کلی مندرجات نامه شان بخوبی استنباط میشود بهر صورت برای ما فرقی نمیکند و با اینکه وظیفه نداریم اصلاً باین ترهات جوابی بدهیم زیرا اساساً جریان طور نیست که (ممکن است جناب آقای ایکس واقعاً از ماهیت نهضت خودشان اطلاع نداشته باشند ولی ما تا حدی که اطلاع داریم) ، نباید باین مطالب جواب گفت معذک بهر یک از اعتراضات مذکوره در نامه ایشان اشاره و جواب مختصری هم بهر مورد بدهیم و عجلتاً هم کاری نداریم که جناب ایشان حرف ما را قبول نکنند یا نکنند یا اصلاً نوشته ما را از

جنبه‌های مختلف مورد توجه قرار بدهند یا ندهند ما بحکم تعالیم قلم اعلیٰ و شعائر مقدسه الهیه موظفیم خیرخواه واقعی ایشان و امثال ایشان و تمام نوع انسان باشیم و بنوع بشر خدمت کنیم بدون اینکه توقع اجر و پاداشی از احدی داشته باشیم . من الله التوفیق وعلیه التکلان .

۱- تصور میکنم بهتر است اول عین عبارت جناب آقای ایکس را که یکی از بستگان نزدیکی نبود (ظاهراً عمشیره زاران) نوشته اند عیناً نقل کنیم . ایشان پس از سلام و احوالپرسی که بهانه مکاتبه و در مقدمه نامه قرار داد به ذکر عبارات و کلمات مدائنه آمیزی پرداخته و سپس مرقوم فرموده اند :

” اختلاف ما با احباب فقط در موضوع مهدی موعود است که از زمان پیغمبر خاتم تا این زمان مورد بحث و انتظار قرار گرفته است و علمای شیعه و سنی همه در کتابهای خودشان که بنده فعلاً چند جلد از کتابهای سنی موجود دارم که هم از پیغمبر روایت کرده اند که مهدی موعود پسرامام حسن عسکری میباشد حتی یکی یکی امامها را نام برده اند از علی بن ابیطالب تا امام حسن عسکری و سرش مهدی موعود ملاحظه فرمودید ؟ ... که چه محلب معلوم و مسلم و صحیح و منطقی را بیان فرمودند ..... دوستی و ارادت بنده خدمت آن عمشیره زاده ارجمند اقتضا میکند که از زبان ایشان عرض کنم گاهی حضرت آقای داعی یا داعی بزرگوار من خداوند جل جلاله انسان را خلق فرموده

و باو عقل عنایت فرموده است که در کارها تعقل و تفکر کند تفکر ساعة خیر من عباده سبعین سنه • خواهشمندم در این موضوع بیشتر فکر کنید و خود را از قید و بند این همه تعصبات تا حدی آزاد کنید و در قضاوت جانب انصاف را رعایت کنید و آنوقت در این مسئله فکر کنید که اولاً همه مسلمین دنیا که شیعه نیستند و اکثریت عظیم پیروان اسلام دارای مذهب تسنن اعم از حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی میباشد • ثانیاً جمع کثیری از این امت در رشته های مختلف و گوناگون تصوف منسلکند و بطور کلی با ولایت شخصی کاری نداشته معتقد بولایت نوعی هستند و هر طایفه از آنان قطب موجود و زنده فرقه خود را واجد تمام مقامات از امامت و ولایت و بالاتر و بازم بالاتر میدانند (۱) و همچنین غلاة و نواصب و غیرهم و فرقه وهابیه که مهد اسلام یعنی جزیره العرب را تحت سلطه و اختیار خود دارند و شاید شنیده باشید که هر کدام از اینها هم درباره شیعیان چه عقیده‌ئی دارند تا برسد بشیعه (۲) تازه در اینجا اختلافات به تفصیل شروع میشود و ما در

(۱) در صفحه ۲۲۹ کتاب فرائد تالیف علامه بهائی جناب ابوالفضل گلپایگانی چنین مرقوم گشته است : ( جمیع فرق صوفیه با اینکه روسای خود را قطب امکان و مهدی وقت و قوت اعظم میدانند کل منتظر ظهور مهدی موعودند و مذعن باصالت و رهبریست آن مظهر امر حضرت معبود انتهی • این عبارت بانوشته جناب شکیباکه صوفیه با ولایت شخصی کاری ندارند بیونیت دارد • ( بقیه درص بعد )

اینجا با سامی چند فرقه از فرق معروف آنها اشاره میکنیم •  
 ۱- شیعه کیسایه که بعد از فاجعه کربلا بامامت  
 محمد حنفیه معتقد و بعداً هم بخیبت او در کف رضوی  
 قائل شدند •

۲- شیعه زیدیه که بعد از حضرت سجاد بامامت  
 زید بن علی بن الحسین معتقد شدند •  
 ۳- شیعه افطحیه که ظاهراً بخیبت و قائمیت حضر  
 امام جعفر صادق قائل شدند •

۴- شیعه اسماعیلیه که بعد از حضرت صادق بامامت  
 اسماعیل ابن حضرت صادق قائل شده و در این زمان هم  
 بامامت و زعامت کریم آقاخان معتقدند •

۵- شیعه واقفیه که ظاهراً پس از رحلت یا شهادت  
 حضرت موسی بن جعفر به غیبت و قائمیت ایشان قائل شده  
 و با اصطلاح هفت امامی شدند • (۱)

و همچنین فرقه های متعدد و فراوان دیگر که باید برای  
 استحضار بیشتر از وضع آنان بکتاب تاریخیه و از جمله کتاب

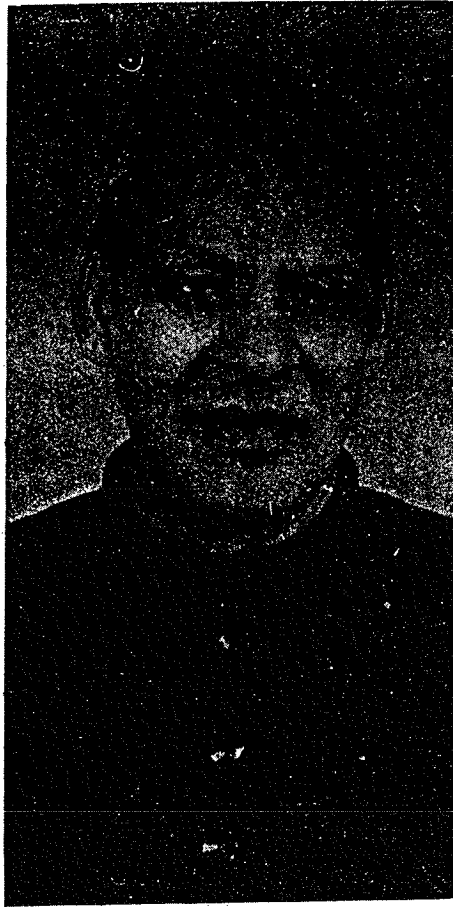
---

بقیه از صفحه قبل (۲)  
 در نسخه ماشینی که نگارنده میباید همبیطور است  
 شاید کلمه (امامیه) از قلم افتاده باشد •  
 (۱) برای اطلاع بر حقیقت عقیده شیعه واقفیه بهتر است  
 بکتاب الملل والنحل شهرستانی تحت عنوان (الباقریه  
 والجعفریه) رجوع شود •

خاندان نوبختی مراجعه فرمائید تا بالاخره شیعه اثنی  
 عشریه که پس از رحلت حضرت امام حسن عسکری بر طبق  
 ادعای عثمان بن سعید فرد اول از نواب اربعه معتقد  
 بوجود پسری غائب از برای آن حضرت شده و پس از او پسرش  
 محمد بن عثمان و سپس حسین بن روح نوبختی و پس از او علی  
 ابن محمد سمری بعنوان نیابت امام غائب کارها را جریان  
 داده و هفتاد سال بهمین روش گذرانده و پس از آن غیبت  
 کبری را عنوان نمودند و داستانهای مانند داستان حکیمه  
 خاتون و نرجس خاتون و غیرهما بوجود آمد • و بدیهی است  
 زعماء و کارگردانان هر یک از این فرق مختلف سنی و شیعه نیز  
 برای اثبات صحت عقاید خود احادیث و اخباری که نسبت آن  
 را عموماً به پیغمبر اکرم یا احياناً ائمه اطهار میدادند  
 ساختند و پرداختند و به خورد افراد خوش باور دادند  
 حال ای خالوی بزرگوار که تصور فرموده اید بهائیان نیز  
 عقاید خود را کورکورانه و به تقلید اقتباس نموده اند از شما  
 سؤال میکنم اگر در اسلام سند محکم متقن مسلم منطبق با موازینی  
 وجود داشت که حضرت رسول اکرم خلفاء و جانشینان خود را  
 صراحتاً باسم و رسم از حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب  
 و ائمه بعدی راتا امام دوازدهم يك يك تسمیه و تعیین فرموده  
 بود آیا نتیجتاً همه مسلمین دنیا دارای يك مذهب و عقیده  
 بودند؟ و یا اقلان شیعیان که بطور کلی در خلافت



و نشان و کلیات احوال که وقایعی باجمال است اکتفا نماید زیرا در آن صورت اکابر امر کماینه‌ی معرفی نمیگشتند کتاب هم صورتی خشک و خسته کلنده بخود میگرفت چه وقتیکه مثلاً بگوئیم فلانکس شخصی فاضل بود و در امر بسیار خدمت کرد و در سبیل الهی خیلی زحمت دید و ندانیم دانش و فضلش تا کجا رسیده و نوع خدمتش کدام و کیفیت زحمتش چه بوده است معرفتی بحال او پیدا نشده فایده‌ی هم از چنین تاریخچه‌ی نثی اخذ نگردیده و خواننده از قرائتش لذتی بهره است و این مطالب با اضافه مسائلی دیگر در رساله‌ی مخصوص که موسوم است به (مطالبی دانستنی راجع بکتاب مصابیح هدایت) مشروحاً نوشته شده که انشاء الله آنرا در آخر همین جلد ملاحظه خواهید فرمود. در هر حال من باب مثال بعرض میرساند که دکتر اسلمونت انگلیسی و موسیو دریفوس فرانسوی و میس مارتاروت امریکائی و شیخ فرج الله زکی کردی و حاج احمد حمدی عراقی و مجد دی اینان ترکی و بسیاری دیگر از این قبیل نفوس مقدسه سزاوار بود که در مصابیح مذکور آیند ولی بهمان سبب که ذکر شد کتاب از اسامی مبارکشان خالی ماند باستثنای صاحب ترجمه و جناب آقاسید مصطفای شهید رومی مبلغ پرمایه و بلند پایه ممالک هند و برماکه الحمد لله سرگذشتش قبلاً زیب و زیور این کتاب گردید. اکنون بشرح احوال علمی رجوع نموده گوئیم تاریخ ولادت این مرد بحسب



جناب محفوظ الحق علمی

حروف ابجد مطابق با کلمه (اختراعی) یعنی سنه ۱۳۱۳ قمری و مولدش قریه فی بنام دادون از مضافات شهر علیگر می باشد • نام والدش عبدالحمید است که از علماء و مدرسین بوده و علمی خط و زبان فارسی را در ظرف سه سال از او فرا گرفته هیفده سال هم نزد دانشمندان دیگر بکسب معارف علمی و ادبی از عقلی و نقلی بلسان اردو و عربی پرداخته بدین ترتیب که از سنه ۱۹۰۴ میلادی که قدم بدیستیان نهاد تا سال ۱۹۲۴ که از تحصیل فراغت یافت علاوه بر آموختن سواد فارسی بتعلم صرف و نحو و معانی و بیان و عروض و تفسیر و حدیث و فقه و اصول و منطق و حکمت و کلام و هیئت و فن خطابه و صنعت انشاء و تحریر مشغول گردید • اسامی مدرسینش غیر از والدش بشرح ذیل است :

- ۱- پندت هیرالال هیدماستر مدرسه اردو در دادون •
- ۲- مولا نا محمد ابراهیم سبزواری معلم مدرسه شمس العلوم در بدایون که شهری است نزدیک دهلی •
- ۳- مولا نا نذیر احمد صاحب معلم مدرسه عربیه در آله آباد •
- ۴- مولا نا مقبول حسین معلم مدرسه جامع العلوم در کانپور •
- ۵- مولا نا عبدالقادر آزاد سبحانی معلم مدرسه الهیات در کانپور •
- ۶- مولا نا هدایت حسین بهاری معلم مدرسه شمس العلوم در بدایون •

- ۷- مولانا عبدالمقتدر مرشد سلسله قادریه در بدایون •  
 ۸- مولانا غلام قطب الدین سهیل هند خالوی خودش •  
 ۹- مولانا احمد الدین احمد غیور افغانی •  
 ۱۰- مولانا حافظ روشعلی استاد المبلغین در قادیان •
- هر چند تمام اساتیدش از معارف رجال و هریک در محل  
 خویش مشهور بفضل و کمال بوده اند و صاحب ترجمه از  
 جمیعشان سپاسدار و شکرگذار است جز اینکه احمد الدین  
 احمد غیور افغانی در علوم متداوله افضل و کامل و در دیندا<sup>ری</sup>  
 و پرهیزکاری اعلی و اجل و در تعلیم و تدریس ماهر تراز کل  
 بوده بقسمی که جناب علمی هر آنگاه که نام این استاد را  
 بر زبان میآورد بطرب میآید و بر روانش رحمت میفرستد •  
 کیفیت تدریس این دانشمند افغانی این بوده است که  
 هر درسی را که بشاگرد میداده دفعه بعد که بنا بوده  
 است درس دیگر با او بدهد درس قبلی را پس میگرفته اگر  
 درست جواب نمیداد یا بدرستی نفهمیده بود شرح  
 مجملات و مبهمات مطلب را از نو بیادش میآورد و دقایق  
 موضوع را دوباره بیان میکرد و باز دفعه دیگر میپرسید این  
 بار هم اگر در تقریر آن درس نقصی مشاهده میکرد تدریس  
 را بتأخیر میانداخت تا خوب نکات درس گذشته خاطر نشا<sup>نش</sup>  
 گردد و این روش دائمی و عمومی او بود که عملاً بشاگردانش  
 میفهمانید که نصیحت نظامی گنجوی را که بفرزند خود

فرموده است :

میکوش بهر ورق که خوانی تا معنی آن تمام دانی  
 باید بکار بست • و از جمله عادات احمد الدین احمد افغانی  
 این بود که روزهای پنجشنبه در هر هفته بجای درس روزانه  
 بنقل حکایات مفید و شیرین میپرداخت و این کار چند فایده  
 داشت • اول اینکه با چنین تنوعی زنگ ملال از صفحات خاطر  
 تلامذه زدوده میگردد دوم اینکه دایره معارفشان با نقل  
 روایات دینی و قصص علماء و عرفاء توسعه مییافت • سیم اینکه  
 مرآت قلوبشان بجهت پذیرش انوار دیانت و قبول صور مکارم  
 اخلاق صیقل میگرفت • چهارم آنکه فواید مشتاق خودش با ذکر  
 نام و بیان احوال محبوب تسلیت میپذیرفت چه آن بزرگوار هر  
 روز پنجشنبه ضمن هر حکایتی که بمیان میآورد البته در اثنای  
 آن بمناسبتی بمسئله مهدی موعود گریز میزد و مشتاقانسه  
 میگفت ایکاش آن حضرت در زمان ما ظاهر میشد تا بخدمتش  
 مشرف میشدیم و فرمانش را گردن میسپاریم و در حین ادای این  
 کلمات بگریه میافتاد • این قبیل بیانات و بروزات در روح علمی  
 اثری عمیق میگذاشت و او را بتفکر و امید داشت علی الخصوص که  
 در کانون وجود خودش هم نار طلب زبانه میکشید بدینجهت  
 از ده سالگی روزهای جمعه بمسجد میرفت و گوش بخطبه  
 خطیب میداد و چون از او میشنید که حضرت مهدی بسزودی  
 تشریف خواهند آورد و چنین وچنان خواهند کرد بگمانش